



کتابیون آموزگار

زن در آینه حکمت شاهنامه

(۳)

مهندس احمد بیگدلی

پژوهشگاه علوم

رتال جا

آن چه در روان ناخودآگاه یک ملت موج می‌زند و مجموعه‌ای از رفتارها و اخلاق را شکل می‌دهد، هنگامی قابلیت رشد و تکامل پیدا می‌کند که توسط روشنفکران جامعه تبدیل به یک مجموعه آگاهی بخشی گردد. از این منظر می‌توان کارکرد راهبردی ادبیات را نظم بخشیدنی آگاهانه به روان ناخودآگاه ملت ایران فرض نمود و اگر چنین باشد، بزرگانی چون سعدی، حافظ، مولانا، نظامی و... را نه صرفاً به‌سان یک میراث فرهنگی بلکه مانند چراغ‌هایی خواهیم دید که در مسیر تاریخی ملت ایران روشنی بخش بوده‌اند. در راه آرایه ادبیات راهبردی، تاکنون گزیده‌ای از سخنان آقای خاتمی رئیس‌جمهور و همچنین سلسله مقالات زن در آئینه حکمت شاهنامه به قلم آقای مهندس بیگدلی را آرایه کرده‌ایم که در ادامه امید آن داریم که از آرای سایر صاحب نظران ارجمند نیز بهره‌مند شویم.

در آئینه حکمت شاهنامه تاکنون از یک سو از آیین شکی خردمندان ته‌مینه سخن گفته‌ایم و از سوی دیگر حماسه فرانک و دوراندیشی او را به نظاره نشستیم. اما هر چه بیشتر در کلام حکیم طوس کنکاش می‌کنیم، درمی‌یابیم که او چارچوب محدود و بسته‌ای را در شناخت پدیده‌های اجتماعی و انسانی به دست نداده و اسطوره‌های انسانی خود را در تمامی لایه‌ها، طبقات و نژادها دنبال می‌کند. اگر ته‌مینه ترک تبار و فرزند یک امیر بود و فرانک یک ایرانی تبار و شهروندی عادی می‌نمود، در کالبدشکافی اسطوره کتابون درمی‌یابیم که چگونه حکیم طوس در ورای تمامی نژادها و مرزها شخصیتی را می‌پرورد که به ظاهر از سرزمین روم بدین سو آمده و پیشینه‌اش در فرزندی قیصر نمود پیدا می‌کند و در ایران زمین نیز نقش همسری شاه گشتاسب و مادری اسفندیار را ایفا می‌نماید. اسطوره کتابون جلوه‌ای از یک زن خردمند است که حکیم طوس بر خلاف پندار رایج در جوامع شرقی، او را در جایگاه اغواگری نمی‌نشانند. اما پیش از آن که در باب اسطوره کتابون به داوری بنشینیم، گوش جان به کلام حکیم طوس می‌سپاریم.

ز بلبل شنیدم یکی داستان
که چون مست باز آمد اسفندیار
کتابون قیصر که بد مادرش
چو از خواب بیدار شد تیره شب
چنین گفت با مادر اسفندیار
مرا گفت چون کین لهراسب شاه
همه پادشاهی و لشکر تو راست
کنون چون بر آرد سپهر آفتاب
بگویم پدر را سخن‌ها که گفت
وگر هیچ تاب اندر آرد به چهر
که بی‌کام او تاج بر سر نهم
تو را بانوی شهر ایران کنم

بعد از آن که اسفندیار راز دل هویدا می‌کند، حکیم طوس واکنش کتابون را چنین به نظم می‌کشد:

غمی شد ز گفتار او مادرش
بدانست کان تاج و تخت و کلاه
بدو گفت کای رنج دیده پسر
یکی تاج دارد پدر بر پسر
چو او بگذرد تاج و تختش تو راست
همه پرنیان خار شد بر برش
نبخشد ورا نامبردار شاه
ز گیتی چه جوید دل تاجور؟
تو داری دگر لشکر و بوم و بر
بزرگی و شاهی و بخشش تو راست

و چون کتابون آرزوهای بلند اسفندیار را به نقد می‌کشد، او بر می‌آشوبد و با درشتی او را پاسخ می‌گوید
چنین گفت با مادر اسفندیار
که نیکو زد این داستان هوشیار

که پیش زنان راز هرگز مگوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن
پر از شرم و تشویر شد مادرش
ز گفته پشیمانی آمد برش

گفت‌وگوی اسفندیار با کتابون در آن‌جا اهمیت خود را بازیابی کند بدانییم اسفندیار پس از شنیدن بارها وعده و وعید به سلطنت رستین از سوی پدرش یعنی گشتاسب شاه و خلف وعده او، اکنون کاسه صبرش لبریز شده و برای کتابون عقده‌گشایی می‌کند. چرا که هر بار گشتاسب شاه شرطی پیش پای او نهاده و چون اسفندیار از پس آن کار برآمده، شاه بد عهدی نموده و باز او را در برابر امتحانی دیگر قرار داده است. انجام کارهای دشواری چون شکست ارجاسپ شاه به کین‌خواهی پدر بزرگش لهراسب، نجات جواهرانش بعد از طی نمودن هفت خوان اسفندیار و... پهلوان جویای سلطنت را متوقع کرده که حال نوبت وفای به عهد پدرش گشتاسب شاه می‌باشد و چون آثاری از این وفای به عهد نمی‌بیند، نزد مادرش کتابون زبان به شکوه می‌گشاید و تا آن‌جا پیش می‌رود که سخن از سرتگونی پدر می‌راند.

که بی‌کام او تاج بر سر نهم
همه کشور ایرانیان را دهم

برای کتابون که خود تحقیر شده بارگاه گشتاسب شاه است و علی‌رغم نسب بردن از قیصر و داشتن فرزندی پهلوان چون اسفندیار از جایگاه مناسبی در نظام گشتاسب برخوردار نیست، طبیعی می‌نمود که حداقل بر سبیل انتقام، اسفندیار را به توطئه براندازی تشویق کند. اسفندیار که به‌خوبی از محرومیت‌های مادر آگاه است، برای تشویق او به همراهی با خود می‌گوید:
تو را بانوی شهر ایران کنم
به زور و به دل جنگ شیران کنم

اما کتابون عقده‌های ناشی از بدرفتاری گشتاسب را در مناوره به اسفندیار دخالت نمی‌دهد، بلکه با درایت و تیزبینی ماهیت قدرت را روانکاوی می‌کند و به اسفندیار هشدار می‌دهد. نخستین نکته‌ای که کتابون به اسفندیار گوشزد می‌کند، تعلق خاطر گشتاسب به حفظ موقعیت خویش است و این که او سلطنت را داوطلبانه به اسفندیار تقدیم نمی‌کند؛ در این‌جا حکیم طوس زبان دل کتابون را بازگو می‌کند:

بدانست کان تاج و تخت و کلاه
نبخشد ورا نامبردار شاه

کتابون شدت علاقه گشتاسب به تاج و تخت را به‌خوبی می‌داند. گشتاسب کسی است که برای به‌دست آوردن تاج و تخت به روم یاهنده شده و در همان‌جا با کتابون دختر قیصر وصلت می‌کند و آن‌چنان در به‌دست آوردن سلطنت پیگیر بوده است که لهراسب (پدر او) در زمان حیات خود، به‌خاطر جلوگیری از اختلاف، تاج و تخت را به او واگذار نموده است. با این حال گشتاسب از جانب لهراسب احساس آسودگی نکرده و به همین دلیل در جنگ با ارجاسپ شاه، لهراسب را در میدان نبرد تنها گذاشته و به سیستان می‌رود که ماحصل چنین نیرنگی کشته شدن لهراسب می‌باشد. بنابراین کتابون از شدت علاقه گشتاسب به تاج و تخت به‌خوبی آگاه است و به همین دلیل اسفندیار را از شتاب‌زدگی منع می‌کند و از او می‌خواهد که برای به‌دست آوردن حاکمیت مسیر طبیعی خود را طی کند و از فروپوشی خودداری نماید.

بدو گفت کای رنج دیده پسر
مگر گنج و فرمان و رای و سپاه
یکی تاج دارد پدر بر پسر
چو او بگذرد تاج و تختش تو راست
ز گیتی چه جوید دل تاجور؟
تو داری، بر این بر فزونی مخواه
تو داری دگر لشکر و بوم و بر
بزرگی و شاهی و بخشش تو راست

زن و اغواگری

حکیم طوس در پرداخت شخصیت کتابون به تلقی عوامانه از کارکرد انسانی و اجتماعی زن پاسخ می‌دهد. در تلقی عوامانه چون شیطان در اغوای

همی بود با رامش و میگسار
بر ماهرویش دل آرام کرد

می‌گذارد.
بشد پیش گشتاسب اسفندیار
دو روز و دو شب باده خام خورد

گذشته از این‌ها کتابیون به دست آوردن حاکمیت را تا آن حد ارزشمند

نمی‌بیند که برای آن این همه خون بر زمین ریخته شود.

که نفرین برین تخت و این تاج باد
بر این کشتن و شور و تاراج باد
مده از پی تاج سر را به باد
که با تاج شاهی ز مادر نژاد

برخورد تند اسفندیار و رازداری کتابیون

چون اسفندیار با مخالفت عقلایی کتابیون مواجه می‌شود، خود را در این گفت‌وگو مغیوب و زیان‌دیده احساس می‌کند. چرا که او رازی مهم را با کتابیون در میان نهاده است، بدون آن که بتواند علی‌رغم پیشنهاد وسوسه‌انگیز شهربانویی ایران، موافقت کتابیون را جلب نماید. از این رو با توصیفی عوامانه از ماهیت زن، کتابیون را سرزنش می‌کند.

آدم به خوردن میوه شجره ممنوعه ناکام می‌ماند، به وسوسه هوا می‌پردازد و از آن‌جا که زن از خرد کم بهره است، هوا فریب شیطان را خورده و آدم را ترغیب به این امر ممنوع می‌کند. حتی در برخی کتب مقدس در نقل داستان آفرینش چنین روایتی نقل می‌شود و در فرهنگ کلیسای دوران اسکولاستیک یعنی از قرن دهم تا پانزدهم میلادی که در واقع معاصر حکیم طوس می‌باشد، زن هم‌عرض شیطان تلقی می‌شود. ولی در اسطوره کتابیون، این زن علی‌رغم جفایی که بر او رفته است و با آن که اسفندیار به او وعده شهبانویی ایران را می‌دهد، نه تنها اسفندیار را در انجام عمل براندازانه علیه پدر تشویق نمی‌کند، بلکه با تیزبینی او را از شتاب بازمی‌دارد.

استحکام شخصیت کتابیون

این پرسش پیش می‌آید که چرا اسفندیار طرح و برنامه خود را که صغیه نظامی دارد، به جای آن که با نظامیان در میان گذارد با کتابیون مطرح می‌کند؟ در پاسخ به این پرسش چند حالت متصور است. نخست آن که موقعیت کتابیون در دربار گشتاسب و شناخت او از اوضاع درونی دربار چنین

□ در کالبدشکافی اسطوره کتابیون درمی‌یابیم که چگونه حکیم

طوس در ورای تمامی نژادها و مرزها شخصیتی را می‌پرورد که

به ظاهر از سرزمین روم بدین سو آمده و پیشینه‌اش در

فرزند قیصر نمود پیدا می‌کند و در ایران زمین نیز نقش

همسری شاه گشتاسب و مادری اسفندیار را ایفا می‌نماید.

که نیکو زد این داستان هوشیار
چو گویی سخن بازیابی به کوی
که هرگز نبینی زنی رای زن
ز گفته پشیمانی آمد برش

چنین گفت با مادر اسفندیار
که پیش زنان راز هرگز مگوی
مکن هیچ کاری به فرمان زن
پر از شرم و تشویر شد مادرش

موقعیتی را ایجاد می‌کرده است. دوم آن که جلب حمایت کتابیون را موجب پشتگرمی خود می‌دانسته است. سوم آن که احتمال می‌رود او با جلب حمایت کتابیون به‌عنوان دختر قیصر روم درصدد به‌دست آوردن پشتیبانی نظامی قیصر از خود بوده است، یعنی همان کاری که گشتاسب پدر اسفندیار انجام داده بود. چهارم آن که استحکام شخصیت و درایت کتابیون، او را در نقش یک مشاور جلوه‌گر می‌ساخته است. هر یک از حالت‌های فوق می‌تواند پاسخ این پرسش باشد. در عین حال ممانعتی وجود ندارد که تمامی گزینه‌های یادشده را انگیزه اسفندیار بدانیم. با این حال یک نکته قطعی می‌نماید و آن هم نقشی است که اسفندیار برای کتابیون قایل است. چرا که بعد از مخالفت کتابیون با طرح براندازی، اسفندیار از انجام آن منصرف می‌شود.

دوراندیشی و درایت کتابیون

از نظر تیزبین کتابیون، دو نکته پنهان نمی‌ماند. نخست آن که علاقه وافر گشتاسب به تاج و تخت مانع از تسلیم داوطلبانه آن به اسفندیار خواهد شد که شرح آن از نظر گذشت. نکته دوم آن که حرکت برانداز اسفندیار علیه گشتاسب موفقیت‌آمیز نخواهد بود. به‌ویژه آن که اسفندیار چندی پیش از این، به‌دلیل دسیسه‌چینی اطرافیان شاه گشتاسب به‌طور موقت زندانی شده است و این خود نشانه‌ای از حساسیت گشتاسب نسبت به اسفندیار می‌باشد. کتابیون از قدرت جسمی اسفندیار آگاهی دارد، چنان که می‌داند او به هنگام آزادی از محبس پیشین وقتی با تملل آهنگر در باز کردن زنجیر مواجه می‌شود، با قدرت شگرف خود زنجیر را پاره می‌کند. ولی در عین حال به‌خوبی از شکنندگی روحی فرزندش باخبر است. شرح حال اسفندیار بعد از آن که از کتابیون ناامید می‌شود، در اقبال مجدد او به گشتاسب بر نگرانی کتابیون صحه

با آن که اسفندیار با پیش داوری نسبت به ماهیت زن، مادر را متهم به افشای راز خود می‌کند، ولی کتابیون راز را در سینه خود نگاه می‌دارد و یک بار دیگر حکیم طوس با ظرافت نگرش عوامانه نسبت به زن را نقد می‌کند. حوادث بعدی نشان می‌دهد که اگر اسفندیار به رازینی با کتابیون بهای بیشتری داده بود، بازیچه دست گشتاسب نمی‌گشت. گشتاسب نیز که از انگیزه‌های اسفندیار در سرنگونی خود مطلع گشته است، در صدد برمی‌آید تا با مکر دیگری او را از سر راه بردارد.

سیم روز، گشتاسب آگاه شد
همی در دل اندیشه بفرآیدش
که فرزند جوینده گاه شد
همی تاج و تخت آرزو آیدش

در این‌جا گشتاسب بار دیگر به مشاور خود که او را یک بار دیگر پیش از این در حذف ناجوانمردانه پدرش لهراسب راهنمایی کرده است، روی می‌آورد. جاماسب او را از خطر اسفندیار برحذر می‌دارد و پیشنهاد اعزام او برای نبرد با رستم را می‌دهد.

همان فالگویان لهراسب را...
بدرد دل شیر ز آهنگ اوی
بسی شور و تلخی بیاید چشید...
سخن گوی وز راه دانش مگرد...

بخواند آن زمان شاه جاماسب را
چو اسفندیاری که از چنگ اوی
از این پس غم او بیاید کشید
بدو گفت شاه ای پسندیده مرد

بدو گفت جاماسب کای شهریار
ورا هوش در زاولستان بود

تو این روز را خوار مایه مدار
به دست تهم پور دستان بود

چرخش اسفندیار و ثابت قدمی کتایون

بعد از آن که اسفندیار در همراه نمودن کتایون توفیق نمی‌یابد، در چرخشی عجیب به گشتاسب رو می‌آورد و آنچه را که در توصیف تزلزل زنان می‌سراید، شامل حال خود او می‌گردد.

نشست از بر تخت زر شهریار
بدو گفت شاهانوشه بدی
سر داد و مهر از تو پیدا شدست
تو شاهی پدر من ترا بندهام

بعد از آن که اسفندیار از مقام گشتاسب و همچنین خدمات خود یاد می‌کند و آن را بسیار می‌ستاید، گشتاسب را یادآور می‌شود که در گذشته به او قول واگذاری تاج و تخت را داده است.

همی گفتمی ار باز ببینم تو را
سپارم تو را افسر و تخت و عاج
مرا از بزرگان بر این شرم خاست
بهانه کنون چیست من برچیم؟

گشتاسب در پاسخ، او را به مأموریت سیستان حواله می‌دهد و شرط واگذاری تاج و تخت را به بند کشیدن رستم می‌داند.



چشم‌مادر ایران شماره ۸

سوی سیستان رفت باید کنون
برهنه کنی تیغ و کویال را
که چون این سخن‌ها به جای آوری
سپارم به تو تاج و تخت و کلاه

چون کتایون بر این نقشه آگاهی می‌یابد، خشمگین شده و اسفندیار را به ترک چنین کاری فرامی‌خواند. چرخش اسفندیار از حرکت برانداز به فرمانبرداری بی‌چون و چرای شاه گشتاسب و پذیرش پیشنهاد او مبنی بر دستگیر نمودن رستم، در حالی صورت می‌گیرد که کتایون همچنان بر یک خط مشی عقلایی تأکید می‌ورزد و اسفندیار را از ورود به بازی قدرت منع می‌کند. اسفندیار که ساده‌اندیشانه به نبرد با رستم می‌اندیشد، مورد عتاب کتایون قرار می‌گیرد.

کتایون چو بشنید، شد پر ز خشم
چنین گفت با فرخ اسفندیار
ز بهمن شنیدم که از گلستان
ببندی همی رستم زال را

کتایون برای آن که ذهنیت ساده‌اندیش اسفندیار را به خود آورد، ویژگی‌های رستم را برای او برمی‌شمارد:

سواری که باشد به نیروی پیل
بدرد جگرگاه دیو سپید
همان ماه هاماوران را بکشت
همانا چو سهراب دیگر سوار
به جنگ پدر در به هنگام جنگ
به کین سیاوش ز افراسیاب

بعد از آن که کتایون رستم را به خوبی توصیف می‌کند، آن‌گاه به ماهیت چنین نبردی که چیزی جز جنگ قدرت نیست اشاره می‌نماید و می‌گوید:

که نفرین بر این تخت و این تاج باد
برین کشتن و شور و تاراج باد

مده از پی تاج سر را به باد
کتایون صرفاً منع کننده اسفندیار نیست، بلکه با تحلیل شرایط، آینده را به سود او می‌بیند.

پدر پیر سر گشت و برنا تویی
سپه یکسره بر تو دارند چشم
مرا خاکسار دو گیتی مکن
از این مهربان مام بشنو سخن

اسفندیار در پاسخ کتایون به او یادآوری می‌کند که رستم را به خوبی می‌شناسد، ولی چگونه می‌تواند از فرمان شاه سر بیچد؟ او با یک درخواست احساسی از کتایون می‌خواهد که دل او را نشکند!

چنین پاسخ آوردش اسفندیار
همان است رستم که دانی همی
ولیکن نباید شکستن دلم
چگونه کشم سر ز فرمان شاه

نکته قابل توجه در اسطوره کتایون، پیگیری او در امر مشاوره می‌باشد، به گونه‌ای که مرحله به مرحله تلاش می‌کند تا از زیان تصمیم‌گیری اسفندیار بکاهد و نه آن که چون اسفندیار حرف نخست او را ناشنیده گرفته است، او را به حال خود رها کند. او بعد از آن که اسفندیار را بر تصمیم خود ثابت قدم می‌بیند، در آخرین درخواست خود از او می‌خواهد که حداقل فرزندانش را به میدان کارزار نبرد که اسفندیار این توصیه را نیز نادیده می‌گیرد.

اگر زین نشان رای تو رفتن است
همه کام بد گوهر آهنمن است
به دوزخ مبر کودکان را به پای
که دانا نخواند تو را پاک رای

تراژدی اسفندیار در آن‌جا شکل می‌گیرد که او در شکاکش مکر گشتاسب و خردورزی کتایون، سرانجام به دام نیرنگ کهنه سیاستمدار گرفتار می‌آید که آن چه در انتها بر جای می‌ماند سوگ اسفندیار است.

نیرنگ پایدار نمی‌ماند

با این حال پایان این بازی شوم آن چنان که گشتاسب می‌بندارد به سود او تمام نمی‌شود. خروش بزرگان قوم و کتایون بر گشتاسب، جلوه دیگری از حکمت شاهنامه است. گویا حکیم طوس بر این نکته تأکید می‌ورزد که حقیقت آن چنان نیست که همواره در پس هاله‌ای از نیرنگ باقی بماند و رخ ننماید و چون پیکر بی‌جان اسفندیار به وطن بازمی‌گردد، نیرنگ گشتاسب به نقطه پایانی خود می‌رسد و چه زیبا حکیم طوس این فراز را سروده است:

بزرگان ایران گرفتند خشم
به آواز گفتند کای شور بخت
تو بر گاه تاج مهی بر نهی
به زابل فرستی به کشتن دهی

و در ملاقات کتایون با پیکر بی‌جان فرزند این سوگ‌نامه به اوج خویش می‌رسد و کتایون با مویه مادرانه خروش گشتاسب را به محاکمه می‌کشد.

سر تنگ تابوت را باز کرد
بسودند پر مهر یال و برش
کزین پس که رابردخواهی به جنگ؟
تو را شرم بانا ز ریش سپید

سخن را با کتایون آغاز کردیم، نوشتار را با سوگ او به پایان می‌بریم؛
که داند که بلبل چه گوید همی؟
همی نالد از مرگ اسفندیار
به زیر گل اندر چه موید همی؟
ندارد به جز ناله زو یادگار

